

فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ ایران اسلامی

سال اول - شماره چهارم - زمستان ۱۳۹۱، ص ۶۸-۵۱

آثار و پیامدهای مناسبات خصمانهٔ سربداران و حکومت‌های محلی همجوار*

حسین رضا نژاد^۱
بشری دلریش^۲

چکیده

یکی از ویژگی‌های تاریخ سیاسی ایران در قرن هشتم هجری قمری، حد فاصل زوال ایلیخانان تا روی کار آمدن تیموریان، وجود سلسله‌های محلی متعددی است که در چهار گوشه ایران تشکیل شدند. در این میان، شرق ایران و خراسان، محل قدرت‌نمایی حکومت‌های متعدد از جمله حکومت سربداران با اتکا به مذهب تشیع اثنی‌عشری بود. در جوار سربداران و پیش از آنان، حکومت‌های سنی‌مذهب طغاتی‌موریه، آل گرت و جانی قربانی‌ها نیز جهت کسب قدرت سیاسی به تکاپو برخاسته بودند. پژوهش حاضر، با به‌کارگیری روش توصیفی - تحلیلی، تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که مناسبات غالباً خصمانهٔ سربداران و حکومت‌های همجوار چه آثار و پیامدهایی داشته است؟ نوشتار حاضر بر آن است تا نشان دهد که این مناسبات خصمانه، در نهایت، به ضعف و در نتیجه، زوال و سقوط حکومت‌های محلی خراسان منجر شده است. از سویی، آشفتگی اوضاع اقتصادی و اجتماعی، عدم تحقق وحدت سیاسی و تأخیر در شکل‌گیری دولت شیعی فراگیر در ایران از پیامدهای قطعی جدال‌های سیاسی- مذهبی این حکومت‌ها بود که نهایتاً زمینه را برای ورود امیر تیمور گورکانی به خراسان و تحقق شکل‌گیری حکومت متمرکز هر چند مستعجل در ایران، آن هم با اتکا به یک یورش خارجی فراهم آورد.

واژگان کلیدی:

سربداران، آل گرت، تیمور، عدم تمرکز، ناامنی، آشفتگی اقتصادی و اجتماعی

^۱ - کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد: rezanezhad_hossein@yahoo.com

^۲ - استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک: bdelrishi453@gmail.com

* - تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۰۳ تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۲/۰۸

مقدمه

با زوال و فروپاشی حکومت ایلخانان پس از مرگ ابوسعید ایلخانی (۷۳۶ ق)، در گوشه و کنار ایران سلسله‌های محلی گوناگونی مدعی قدرت شدند. بروز این اوضاع در این مقطع زمانی در حیات سیاسی ایران بیشتر زایندهٔ دورهٔ پراشوب و اواخر حکومت ایلخانان بود. خراسان محل شکل‌گیری حکومت‌های محلی سرداران، طغایموریه، آل گُرت و جانی قربانی‌ها بود. سرداران (۷۳۷-۷۸۸ ق) از درون مردم جوشیدند و با اتکا به نیروی مردم و در حدود سبزوار و نیشابور، سیاست منطقه را تحت نفوذ خود قرار دادند. آنان با اتکا به مذهب تشیع اثنی عشری توانستند به مدت نیم قرن بر خراسان و نواحی تابعهٔ آن حکومت کنند. آل گُرت (۶۴۳-۷۹۱ ق) دسته‌ای از فرمانروایان محلی بودند که از نیمهٔ اول قرن هفتم هجری تا اواخر قرن هشتم هجری در شرق ایران از پایتخت‌شان هرات تا بلخ و سیستان و از سوی دیگر، تا نواحی سند حکومت کردند. پشوانه‌های قدرت سیاسی آل گُرت در خراسان را علاوه بر جغرافیای قلعه خیسار،^۱ به‌ویژه در روابط حسنه با مغولان باید جست که این خود تثبیت قدرت بیشتری در قیاس با سرداران برای آنان به همراه داشت. خاستگاه و ویژگی‌های حکومت طغایموریه (۷۳۷-۸۱۲ ق) متفاوت با سرداران بود. طغایموریه در شمال خراسان و با مرکزیت استرآباد، حکومتی محلی متکی به نسب مغولی بود و به نظر می‌رسد در آن عصر بر خلاف حکومت‌های همجوار خود از مشروعیت سیاسی بیشتری برخوردار بود، زیرا آنان از نظر جایگاه و نسب، خود را مدعی ایلخانی و جانشینی ابوسعید می‌دانستند و فراتر از آن، در فکر تصرف سرتاسر ایران و تشکیل حکومتی متمرکز و قدرتمند بودند. حکام جانی قربان^۲ (۷۳۷-۷۸۴ ق) از فرزندان ارغون آقا (متوفی ۶۷۳ ق) از امرای مغول بودند که بعد از آمدن هلاکوخان به ایران، ادارهٔ امور خراسان و سایر نواحی را بر عهده داشت. جانی قربانی‌ها که تابع و تحت‌الحمايه طغایموریان به شمار می‌رفتند، در اوضاع آشفتهٔ بعد از مرگ ایلخان ابوسعید در حدود طوس، قوچان، کلات و ابیورد برای کسب قدرت به تکاپو برخاستند. پس از سقوط ایلخانان و آغاز دوران فترت، هر یک از این حکومت‌های محلی در گوشه‌ای از خراسان در کشمکش‌های قدرت طلبانه فعالانه شرکت کردند و در این راه، درگیری‌ها و تنش‌هایی با یکدیگر داشتند.

به‌رغم این‌که گزارش‌های منابع تاریخی این دوره نظیر *زبده‌التواریخ* حافظ ابرو، *تاریخ حبیب‌السیر* اثر خواندمیر، *مطلع سعیدین* و *مجمع بحرین* تألیف عبدالرزاق سمرقندی و *ظفرنامه* شامی و یزدی، مبنای اصلی اثر حاضر را شکل می‌دهند، در این منابع، تنها به ذکر روابط سیاسی این حکومت‌ها، آن هم در بین مباحث مربوط به تاریخ سرداران پرداخته شده است. در تحقیقات محققان معاصر نیز اثر مستقلی که موضوع آن، بررسی آثار و پیامدهای مناسبات این حکومت‌های محلی باشد، وجود ندارد. کتاب *ارزشمند ای. پ. پطروشفسکی* با عنوان *نهیضت سرداران خراسان*، با پیروی از دیدگاه‌های مارکسیستی، سرداران را یک قیام طبقاتی و ضدفئودالی قلمداد می‌کند. وی به ابعاد مذهبی قیام سرداران کم‌تر توجه نموده است. جان‌ماسون اسمیت در کتاب *خروج و عروج سرداران* بیش از پطروشفسکی به ماهیت مذهبی

قیام سربداران پرداخته است. نقطه‌ی قوت اثر وی، استفاده از سکه‌های عصر سربداران برای تحلیل وقایع این دوره، به‌ویژه مذهب آنان است. یعقوب آژند نویسنده کتاب قیام شیعی سربداران مفصل‌تر از سایر نویسندگان داخلی نهضت سربداران را بررسی و تحلیل کرده است. وی علت اصلی قیام سربداران را ماهیت مذهبی آن عنوان می‌کند و بخشی مجزا را به رهبران مذهبی جنبش اختصاص می‌دهد. این سه محقق و سایر پژوهشگران نظیر رویمر، آلگار و میرجعفری در کتاب‌ها و تألیفات خود و در لابه‌لای مطالب، به روابط سیاسی سربداران و حکومت‌های همجوار پرداخته‌اند. با وجود این پیشینه، انجام پژوهشی مستقل و مستند با رویکرد تاریخی و تحلیلی که با توجه به شرایط سیاسی-تاریخی ایران در عصر فترت، به بررسی و تحلیل آثار و پیامدهای مناسبات حکومت‌های محلی خراسان پردازد، ضروری به نظر می‌رسد.

پیامدهای گسترده سیاسی-اجتماعی و اقتصادی

پس از برچیده شدن بساط دولت ابوسعید بهادرخان در سال ۷۳۶ قمری، سرزمین وسیع ایران، گرفتار جنگ‌های داخلی و نفاق و کشمکش سلسله‌های کوچکی شد که از فقدان یک حکومت مقتدر ثابت استفاده کردند و چند صباحی حکومت‌های مستعجلی ایجاد نمودند (آملی، ۱۳۴۸: ۱۸۱؛ Lawrence, 1994: 77): «و در آن روزگار بایران زمین در هر مملکتی طایفه‌ای خروج کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته و بتمادی ایام فرصت قوت و مکتبی تمام یافته و رایت استقلال و استبداد برافراخته» (مرعشی، ۱۳۴۵: ۲) یا به گزارش پطروشفسکی، گروه‌های نیرومندی از فئودال‌های محلی به خاطر کسب قدرت با یکدیگر در مبارزه بودند و ایلخانانی از بازماندگان چنگیزخان را که بیشتر به پادشاهان خیمه‌شب‌بازی مشابهت داشتند، بر تخت سلطنت می‌نشاندند و حکومت ایشان که بیشتر اسمی و ظاهری بود، در حدود اراضی دستجات ملوک‌الطوایف یاد شده مورد قبول واقع می‌شد (پطروشفسکی، ۱۳۵۱: ۸). این وضعیت آشفته در خراسان نمود بیشتری داشت و حکومت‌های محلی آل گُرت، طغاتی‌موریه و جانی قربانی‌ها در کنار سربداران از فرصت پیش‌آمده استفاده کردند و برای به دست آوردن قدرتی چندروزه، در این ناحیه به کرّ و فر مشغول بودند. نبرد زاوه^۳ در سال ۷۴۳ قمری بین سربداران و آل گُرت که به شکست سربداران و کشته شدن شیخ حسن جوری^۴ انجامید (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۴۴/۲) و همچنین کشته شدن خواجه یحیی کرابی در سال ۷۵۴ قمری به دست طغاتی‌مورخان (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۱۷۹) نمونه بارز و اوج این مناسبات خصمانه بود (Spuler, 1984: 759). سرانجام در سال ۷۸۳ قمری و با ورود امیر تیمور گورکانی به خراسان، خواجه علی مؤید، آخرین امیر سربداران، در حدود نیشابور به لشکر تیمور پیوست (شامی، ۱۳۶۳: ۸۵). خواجه علی در تمامی یورش‌ها در خدمت تیمور بود تا این که در سال ۷۸۸ قمری در جریان نبردی در خرم‌آباد لرستان کشته شد (غفاری، ۱۳۴۳: ۲۲۱).

طبیعی است که روابط و مناسبات عمدتاً خصمانه سرداران و حکومت‌های همجوار و تنش‌های سیاسی و نظامی بین آنان، آثار و پیامدهای مخربی برای خود این حکومت‌ها و مردم به دنبال داشت. این تأثیرات گسترده در صورت انسجام و وحدت این حکومت‌های محلی، مجال ظهور و خودنمایی نمی‌یافت و شاید سرنوشت تاریخی ایران را به گونه‌ای دیگر رقم می‌زد. مهم‌ترین پیامدهای مناسبات نه‌چندان دوستانه و خصمانه حکومت‌های محلی در خراسان یا شرق ایران را این‌گونه می‌توان برشمرد:

۱. عدم تحقق شکل‌گیری دولت فراگیر شیعی در ایران این عصر

در قرن‌های هفتم و هشتم هجری، ایران و سرزمین‌های اسلامی دچار تحول بزرگی به‌ویژه در حوزه مذهبی شد. حمله مغول سرآغاز این تغییر و تحولات بود. هجوم این اقوام به جهان اسلام، دو قدرت شیعی و سنی را برانداخت. خلافت باسابقه عباسی که طلایه‌دار حاکمیت اهل تسنن بود و قدرت شیعی اسماعیلیه در الموت که به تدریج در حال تبدیل شدن به قدرت بزرگی در منطقه بود، با این هجوم از میان برداشته شد. با از میان برداشته شدن نماینده اهل سنت، یعنی خلافت عباسی در سال ۶۵۴ قمری که در همه دوره‌های حیات خویش، مانعی بزرگ بر سر راه حرکت‌های شیعی بود، تشیع اثنی‌عشری رشد قابل توجهی پیدا کرد (Roemer, 1989: 221-222). بعد از یک دوره طولانی تحمل فشار، به دلیل عوامل مختلفی چون وجود فضای تساهل و تسامح مذهبی حاکمان و تلاش بزرگان شیعه چون ابن‌علقمی، خواجه نصیرالدین طوسی و غیره، شیعه توانست در حوزه‌های سیاسی-اجتماعی و مذهبی بدرخشد و فصل تازه‌ای را در حیات خویش آغاز کند. این روند توسعه فرهنگ شیعی تا آنجا پیش رفت که در زمان غازان و اولجایتو، ایلخانان مغول، تشیع دوازده‌امامی تقویت شد و برای مدت کوتاهی مذهب رسمی سراسر ایران اعلام گردید و دستور پذیرش عمومی مذهب تشیع توسط اولجایتو به مناطق مختلف قلمروی او ابلاغ شد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵/۲۶۱).

با فروپاشی و انحطاط قدرت ایلخانان در سال ۷۳۶ قمری، هرج و مرج کامل سیاسی ایران را فراگرفت و در نبود یک دولت مقتدر مرکزی، نوعی آزادی سیاسی و مذهبی به وجود آمد که نتیجه آن، تشکیل دولت‌ها و سلسله‌های متعدد محلی در ایران بود. قیام و نهضت مرعشیان (۷۶۰-۷۹۵ ق) به رهبری سید قوام‌الدین مرعشی^۵ به لحاظ رشد مذهب تشیع اثنی‌عشری در مازندران و گسترش آن به نواحی مجاور و تحت تأثیر قرار گرفتن و ارتباط آن با خاندان شیعی کارکیا و سرانجام رسمی شدن مذهب تشیع دوازده‌امامی در دوره صفوی دارای اهمیت خاصی است (روحانی، ۱۳۶۹: ۹۶؛ میرجعفری، ۱۳۸۳: ۱۹). مرعشیان، حکومتی منسجم و متکی بر خود، بر پایه اعتقادات شیعی دوازده‌امامی به وجود آوردند و در اندک مدتی تمام سرزمین‌ها و نواحی اطراف مازندران را تصرف کردند و قلمروی خود را از استرآباد تا قزوین گسترش دادند. در واقع آنچه به این نظام نیرو داد و تحرک بخشید، گرویدن مردم به سلک سادات مرعشی به سبب عدالت اجتماعی و قسط و برابری و برداشتن آثار فسق و فجور حکام و امرا و خوانین

محلی بود. یکرنگی و هماهنگی فرزندان سید قوام‌الدین مرعشی زمینه‌ساز حکومت مرعشیان شد، اما دیری نپایید که این حکومت نیز مانند سایر حکومت‌های ایرانی آن زمان، گرفتار یورش امیر تیمور گردید (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱۲۳/۳).

سربداران نیز با انگیزه‌ی تشکیل دولت شیعی در خراسان به پا خاستند و اتکا به مذهب تشیع اثنی‌عشری یکی از ابعاد و جنبه‌های اصلی این حکومت محلی شد (Bosworth, 1999: 4/321; رضوی، ۱۳۸۶: ۱۰۰). نفوذ و تقویت مذهب تشیع در خراسان و در میان سربداران، توسط شیخ خلیفه^۱ و شیخ حسن جوری صورت پذیرفت و فعالیت‌های این دو نفر سازمان درویشان را الهام بخشید و شکل داد (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱/۱۷۴؛ Algar, 2006: 450). آن‌ها با اتکا به مذهب تشیع اثنی‌عشری قیام کرده بودند. اما مطالعه‌ی سکه‌های سربداران ما را به سوی دیگری می‌کشاند و در میزان پایبندی امرای سربدار به تشیع دوازده‌امامی به شک و تردید وامی‌دارد. بر این اساس، حکومت سربداران به مدت ده سال از سال ۷۴۸ تا ۷۵۸ قمری سنی مذهب بود. این نکته از روی سکه‌هایی که با ذکر تاریخ ضرب شده‌اند، روشن و مشخص شده است؛ یعنی نام چهار خلیفه بر روی آن آمده و حتی در بسیاری از آن‌ها نام طغایمور نیز حک شده است. اما پس از این سال در تمامی سکه‌های ضرب شده تعبیر «علی ولی الله» و اسامی دوازده امام ضرب شده است (اسمیت، ۱۳۶۱: ۸۳). روشن است که پیش از سال ۷۵۹ قمری نیز امیران سربداری بر مذهب شیعه^۲ امامیه بوده‌اند و اگر در این باره کم‌تر اصراری می‌شده به ضرورت مسائل سیاسی و قدرت آل گُرت و طغایمور و همچنین از روی تقیه بوده است (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۸۱/۳). اما عامه مردم در قلمروی سربداران عمدتاً بر مذهب شیعه بوده‌اند. مردم سبزوار اکثراً شیعه مذهب بودند و مردم اصلی نیشابور اکثراً سنی، ولی به واسطه حکمران شیعی خود اظهار تشیع می‌کردند (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱/۴۳۷).

بنابراین رهبران مذهبی (شیخیان) با جهت‌گیری مذهبی آشکارشان، صادقانه در پی پیشبرد عقاید رادیکال شیعی و نهایتاً ایجاد نوعی دولت شیعی و تئوکراتیک بودند. آنان برای تحقق این امر، به مناطق مختلف هجرت کردند و با تبلیغ تعالیم خود، مریدان و پیروان زیادی به دست آوردند و با آماده‌سازی فکری و عقیدتی جامعه، راه را برای رهبران سیاسی (سربداران) هموار کردند (رویمر، ۱۳۷۹: ۳۴). این در حالی بود که سایر حکومت‌های محلی خراسان، یعنی طغایموریه، جانی قربانی‌ها و به‌ویژه آل گُرت، از حامیان مذهب تسنن به شمار می‌رفتند. خراسان پیروان دو مذهب شیعه و سنی را در خود جای داده بود؛ غرب آن بر مذهب تشیع و شرق آن بر مذهب تسنن بود و در مقابل سبزوار که پایگاه تشیع بود، هرات پایگاه تسنن در خراسان به شمار می‌آمد (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۸۴؛ Garthwaite, 2005: 146). بنابراین این تفاوت و تباین مذهبی برای سربداران در راستای تشکیل دولتی شیعی حتی در خراسان مشکل‌آفرین بود و منجر به بروز یک رشته مبارزات سیاسی و نظامی بین این حکومت‌های محلی شد. این مناسبات خصمانه و به تبع آن، ظهور امیر تیمور گورکانی منجر به زوال و سقوط حکومت سربداران شد و به سبب این امر، تشیع اثنی‌عشری پشتوانه سیاسی خود را در خراسان از دست

داد و در گسترش آن خلل ایجاد شد. در نتیجه با عنایت به اتکای حکومت سرداران به تشیع اثنی‌عشری، تشکیل دولت شیعی فراگیر، نه‌تنها در ایران، بلکه در خراسان نیز تحقق نیافت و این موضوع به دورهٔ صفویه موکول شد.

۲. پیروزی‌های برق‌آسای تیمور در ایران

امیر تیمور گورگانی پس از آن که بر سرزمین ماوراءالنهر و حوزهٔ متصرفات اولوس جغتای و جوجی غلبه یافت (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۱۹/۳؛ ۱؛ Manz, 1989) در اثر روح جهانگیری که در او وجود داشت^۷ و با توجه به این که اوضاع ایران و به‌ویژه خراسان را آشفته و این کشور را تجزیه شده می‌دید، به قصد تصرف سرزمین‌های شرقی و در سه نوبت به ایران لشکر کشید. امیر تیمور در لشکرکشی‌های خود به خراسان در سال‌های ۷۸۲، ۷۸۴ و ۷۸۵ قمری موفق بود و با مشکل زیادی روبه‌رو نشد؛ در واقع آنچه به او در این راه کمک می‌کرد و موجب سهولت در پیشروی وی در خراسان می‌شد، عدم وجود حکومتی متمرکز و نیرومند در این منطقه بود. اختلاف و نزاع بین آل گرت، سرداران، جانی قربانی‌ها و طغایموریه و عدم اتحاد آنها، زمینه‌ای آماده بود تا تیمور هر یک از این حکومت‌های محلی را به راحتی و جداگانه از میان بردارد. علاوه بر این، خراسان از منظر وسعت، زیرساخت‌های اقتصادی و موقعیت جغرافیایی دارای اهمیتی استراتژیک و تاریخی بود و دروازهٔ ورود به ایران برای فتح سایر قسمت‌های این سرزمین محسوب می‌شد (Spuler, 1985: 283-285).

تیمور پیرو برنامه و هدف خود برای حمله به خراسان و در برخورد با حکومت‌های محلی شرق ایران در آغاز متوجه آل گرت شد. وی در سال ۷۸۱ قمری رسولی نزد ملک غیاث‌الدین گرت (۷۷۱-۷۸۵ ق) به هرات فرستاد و خواستار حضور وی در قوریلتهای امرا گردید، اما ملک غیاث‌الدین در رفتن به حضور تیمور و شرکت در قوریلتهای او تعلل ورزید (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱۱۵/۳). بدین ترتیب تیمور در حمله به هرات و در واقع حمله به خراسان مصمم شد. در سال ۷۸۲ قمری اوضاع خراسان سخت مغشوش بود و آل گرت، سرداران و جانی قربانی‌ها در آن ناحیه به کَر و فرّ مشغول بودند. تیمور این وضع پریشان را برای تسخیر خراسان بسیار مناسب دید و چون دیگر از خوارزم وحشتی نداشت، در اول تابستان ۷۸۲ قمری پسر چهارده سالهٔ خود میرانشاه را با پنجاه قشون روانهٔ خراسان کرد و خود نیز به ایشان پیوست (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۵۵۶/۲).

ملوک‌الطوائفی و پراکندگی سیاسی در خراسان و به عبارت دیگر نبود حکومتی واحد و نیرومند، فرصت مناسبی برای تیمور فراهم آورد تا بدون برخورد با مانعی بزرگ، در حملات سه‌گانهٔ خود به این منطقه کامیاب باشد. به نظر می‌رسد تیمور بهترین زمان را برای یورش به خراسان انتخاب کرده بود؛ از سویی از وحدت ارضی و مرزهای مشخص سیاسی خبری نبود و از طرف دیگر، حکومت‌های محلی خراسان وضعیت مناسبی نداشتند و دوران زوال و سقوط خود را سپری می‌کردند؛ به عبارت دیگر هیچ یک از این حکومت‌های محلی در این شرایط و

اوضاع آشفته به‌تنهایی توان مقابله و ایستادگی در برابر خطر تیمور را نداشت. حکومت‌های محلی خراسان نه‌تنها به فکر اتحادی هرچند موقت و کوتاه‌مدت در برابر یورش بیگانه نبودند، بلکه نفرت این حکومت‌ها از یکدیگر به حدی بود که پیوستن به تیمور برای حفظ قدرت خود و تضعیف دیگری را بر این اتحاد ترجیح می‌دادند؛ تا جایی که تیمور در سال ۷۸۴ قمری و در دومین سفر نظامی خود، به دعوت خواجه علی مؤید آخرین امیر سربداری (۷۶۶-۷۸۸ ق) متوجه خراسان شد. خواجه علی که موقعیت خود را در برابر طغای تیموریه و جانی قربانی‌ها در خطر می‌دید قاصدی نزد تیمور فرستاد که «علی بیک جانی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزواری دارند» (یزدی، ۱۳۳۶: ۲۴۳/۱). بدین ترتیب حکومت‌های محلی خراسان، خود بهترین فرصت را در اختیار تیمور قرار دادند تا وی هر یک از آنها را به راحتی و جداگانه از میان بردارد. تیمور در لشکرکشی‌های خود به خراسان، حکومت آل گُرت را از بین برد (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۲۱۸). همچنین با فتح قلعه کلات، تمام ایل و اولوس جانی قربانی را به سمرقند کوچانید (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۳۳/۳). سربداران نیز همان گونه که ذکر شد با پیوستن خواجه علی به تیمور و نهایتاً کشته شدن وی در سال ۷۸۸ قمری، منقرض شدند.

با تعمق در مطالب فوق به خوبی نتیجه و پیامد نبود حکومتی متمرکز و نیرومند و پراکندگی سیاسی در خراسان پس از مرگ ابوسعید ایلخان آشکار می‌گردد. این پراکندگی سیاسی، نزاع میان حکومت‌های محلی را در پی داشت که برای توسعه قلمرو و دستیابی به منافع سیاسی و اقتصادی با یکدیگر به رقابت می‌پرداختند. با اندکی تأمل می‌توان دورنمایی از افق سیاسی خراسان مقارن ظهور تیمور ترسیم کرد:

۱. هر بخش از خراسان در سلطه یک امیر محلی قرار داشت و از وحدت ارضی و دولت مرکزی اثری نبود.

۲. آتش جنگ‌های داخلی شعله‌ور بود که فضای سیاسی-اجتماعی را تیره و تار ساخته بود.

۳. تمام طرف‌های متنازع بر اثر جنگ‌های فرسایشی فرسوده شده بودند؛ با این حال سازشی در بین نبود. اگر یکی از امرا به ظاهر بر دیگران برتری داشت، این امر زودگذر بود؛ زیرا به زودی گرفتار رقیبی دیگر می‌شد و نتیجه این مسأله، بی‌ثباتی سیاسی بود.

۴. دولت‌های تحمیلی و غیرملی، روابط معنوی دولت و ملت را از هم گسیخته بودند. در نتیجه، حکام برای تحکیم قدرت خویش به قدرت‌های نوظهور بیگانه متوسل شدند و شرایط مهاجم آنها به این کشور را تسهیل کردند (نبئی، ۱۳۷۵: ۱۷۵-۱۷۶).

با توجه به این شرایط، تیمور باید هم نسبت به خواجه علی مؤید که راه را برای پیشروی وی در خراسان هموار نمود نظر مساعدی داشته باشد: «صاحبقرانی را التفات تمام بخواجه علی مؤید بودی و یک زمان از صحبت او شکیب نداشتی و بارها بر زبان مبارک راندی که من بعمر خود متین‌تر و برقاعده‌تر از علی مؤید مردی ندیده‌ام» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۶۶: ۲۱۶). همین «برقاعده بودن» خواجه علی مؤید و آشفتگی اوضاع خراسان در پی روابط خصمانه

حکومت‌های محلی این منطقه، شوم‌ترین و هولناک‌ترین نتیجه را که همانا یورش خونین تیمور به ایران بود در پی داشت.

۳. آشفتگی اوضاع اقتصادی و اجتماعی

یکی دیگر از آثار و پیامدهای شوم روابط و مناسبات خصمانه حکومت‌های محلی خراسان در دوران فترت، آشفتگی وضع زندگی اجتماعی مردم و رکود و بی‌رونقی اقتصادی بود. طبیعی است که تنش‌ها و نزاع‌های بین حکومت‌های محلی، غارت شهرها و قتل عام وحشیانه مردم را در پی داشت (Subtelny, 1997: 132). از اثرات اصلی و مستقیم این یورش‌ها و جنگ‌های خانمان‌برانداز، قتل عام‌ها و کاهش جمعیت بود؛ نیروی انسانی و جمعیت شهری و روستایی که می‌توانست عامل اصلی تولید و پیشرفت اقتصادی باشد. البته این کاهش جمعیت با عنایت به یورش‌های پیشین، به‌ویژه هجوم وحشیانه مغول و پس از آن حمله تیمور، بیشتر خودنمایی می‌کند؛ با این وجود نمی‌توان از آشفتگی و نابسامانی عصر فترت و تلفات انسانی ناشی از آن، به‌ویژه در خراسان به سادگی گذر کرد. بزرگ‌ترین و شدیدترین جنگ این دوره، نبرد زاوه در سال ۷۴۳ قمری بین سربداران و آل گُرت بود. در جریان این نبرد عده زیادی از طرفین کشته شدند. در ابتدا سربداران که در آستانه پیروزی قرار گرفته بودند، بسیاری از هرویوان را به قتل رساندند: «ملک معزالدین حسین لشکر خود را به تمام دهجات کرده بود و هر ده دهجه را به امیری باز بسته بود که امیر صد باشد و هر ده صده را امیر هزاری معین گردانیده بعد از آنکه - حق سبحانه و تعالی - او را نصرت داد و ظفر بخشید احتیاط بسیار کردند هیچ دهجه‌ای نیافتند که از ایشان کسی کشته نشده بود و از بعضی دهجات هیچ باقی نمانده بود» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴۲/۱؛ غفاری، ۱۴۰۴: ۲۹۶). اما این وضعیت تنها به آل گُرت اختصاص نداشت و سربداران نیز بسیاری از نیروهای خود را از دست دادند. ملک حسین (۷۳۲-۷۷۱ ق) بعد از پیروزی در جنگ، عده زیادی از سربداران اسیر را به هلاکت رساند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۰/۳). بنا بر گزارشی، ملک حسین «به اتفاق امرا و بزرگان غذا می‌خورد و دیگران اسرا را گردن می‌زدند» (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۴۳۶/۱). اولیاءالله آملی در «تاریخ رویان» تعداد کشتگان جنگ زاوه را هفت هزار نفر می‌داند (آملی، ۱۳۴۸: ۱۸۲).

این وضعیت در سایر جنگ‌های این دوره نیز وجود داشت. در جنگ امیر مسعود سربدار (۷۳۸-۷۴۵ ق) و طغاتی‌مورخان (۷۳۷-۷۵۴ ق) خلقی بسیار عرصه فنا شدند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۱/۵). سربداران بعد از کشتن طغاتی‌مورخان در سال ۷۵۴ ق به هدف آن که هیچ فردی به جانشینی خان برنخیزد، تمامی سپاه مغولی را قتل عام کردند، چنان‌که «فزع روز محشر در میان مغولان برخاست و مضمون آیت (یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه)^۱ ظاهر شد سربداران شمشیر کشیده بر هیچ کس ابقا نکردند» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۴/۳). در نبرد ملک حسین کرت و امیر قزغن از امرای اروغ چنگیزخانی در سال ۷۵۲ ق «سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و مردم نیک از جانین تلف شدند» (همان: ۳۸۳). از سویی با یورش تیمور به خراسان

و کشورگشایی‌های وی، روند کشتارها و کاهش جمعیت تداوم یافت. امیر تیمور گورکانی در سال ۷۸۵ ق به سبب شورش مردم هرات بر گماشتگانش، به این شهر هجوم برد. در جریان این واقعه، چنان قتل و کشتاری روی داد که «در بازارها و کوچه‌ها مردگان بر زبر یکدیگر افتاده و متعفن گشته هیچکس را مجال تجهیز و تکفین نبود و خلائق اکثر جلا شدند و از زن و فرزند جدا افتادند» (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۲۱۶). تیمور پس از کشتار هرات به سبب یاغی‌گری شیخ داوود سبزواری که به حکم وی بر سبزواری حکومت می‌راند به این شهر یورش برد. در جریان تصرف سبزواری، نزدیک به دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۳۵/۳). لشکریان تیموری در جریان حمله به اسفراین نیز جمع کثیری را به هلاکت رساندند و شهر را با خاک یکسان کردند^۹ (یزدی، ۱۳۳۶: ۲۳۸/۱). نهایتاً ویرانی و کشتار اسفزار تیمور را در خشونت «نمونه» قرار داد (همان: ۲۳۹؛ Manz, 1997: 53).

از دیگر نتایج و پیامدهای این تنش‌ها و قتل و غارت‌ها، سقوط هنجارهای اخلاقی و گسترش ناهنجاری‌های اجتماعی بود. خواجه شمس‌الدین علی سربدار که در سال ۷۴۹ قمری به امارت رسید، برای مبارزه با مفاسد جامعه تلاش بسیاری کرد: «هر که را دانست که ماده فتنه و فساد است از ساحت مملکت خویش دور گردانید و ضبط او به جایی رسید که در زمان دولت خود پانصد فاحشه را در چاه انداخت و از مهابت او هیچ کس را یارای آن نبود که نام بنگ و شراب بر سر زبان راند» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۳/۳؛ Mahendrarajah, 2012: 383). خواجه علی مؤید «با آنکه بنگ و شراب نمی‌خورد اما مردم خود را از آن کار باز نمی‌داشت و اکثر ملازمان او به شراب و شاهد و بزم‌آرایی اشتغال می‌نمودند» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۲۴/۵). آنچه از این عبارات برداشت می‌شود، عمومیت فساد است که در این زمان در جامعه خراسان وجود داشته است و تعداد فواحشی که شمس‌الدین علی زنده به گور کرد، مؤید این گفته است. بررسی منابع تاریخی و ادبی این عهد تا حدی منظره‌ای از گستره این فساد را به دست می‌دهد (آژند، ۱۳۶۳: ۱۷۰). شیخ حسن چوپانی (۷۳۸-۷۴۴ ق) به منظور مشروعیت و اعتبار قدرت خود، غلامی را که شباهت زیادی به پدرش تیمورتاش داشت به عنوان پدر معرفی کرد و برای آن که هیچ شبهه‌ای باقی نماند مادر خویش را وادار کرد که با آن غلام همبستر شود و مادر هم برای حکومت فرزند، تن به این امر داد (عبید زاکانی، ۱۳۸۳: مقدمه/۴۰-۴۱؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲۲۷/۳).

به‌رغم این‌که جنگ‌های این دوره بین حکومت‌های محلی بیشتر در بیرون از شهرها و روستاها به وقوع می‌پیوست و ویرانی شهرها به وخامت ویرانی آن در جریان حمله مغول نرسید، اختلاف و کشاکش میان امیران محلی و دست به دست شدن بلاد در میان آنان، خرابی شهرها و قحطی و فقر را نیز به دنبال داشت.^{۱۰} ابن بطوطه از بلخ و مرو به عنوان دو شهر ویران خراسان یاد می‌کند (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۴۳۳/۱). به گزارش اسفزاری «در بلاد خراسان خصوصاً در هرات و اسفزار، از قتل و غارت [و تعذیب و تعریک و اسرت] و ویرانی مواضع و پریشانی

خلایق در هیچ زمان و مکان - الا ما شا اله - وقوع نیافته باشد» (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۴۴/۲-۴۵). در جریان حمله تیمور به هرات در سال ۷۸۵ ق «خرابی هرات به غایتی رسید که در مجموع شهر یک در دکان نماند» (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۲۱۶). فشار بر مردم و اخاذی از ایشان در میان این هرج و مرج‌ها و جدال‌ها امری عادی به شمار می‌آمد و مردم شهرها و روستاها از غارت و چپاول و تجاوز لشکریان و برخی از امیران فئودال سخت زیان دیدند (پطروشفسکی، ۱۳۵۱: ۷). عبید زاکانی که آشکارا و گاه با کنایه از نظام اجتماعی روزگار عیب‌جویی می‌کند به خوبی از نابسامانی عصر خود پرده برمی‌دارد:

زین ملک، امن و شادی و راحت چنان
از بهر قحط و فتنه قرانها بسی رسید

برفت که از هیچ جایش نشانی نمی‌رسد
از بهر امن و عیش قرانی نمی‌رسد

(عبید زاکانی، ۱۳۸۳: ۲۱۴)

تیرگی افق سیاسی و عدم ثبات آن و ادامه نبردها و نزاع‌ها، رکود و سقوط اقتصادی را نیز به همراه داشت؛ به‌ویژه این‌که کشاورزی و زراعت با ضعف کارایی سیستم‌های آبیاری آسیب زیادی می‌دید و مزارع به سبب نبود امنیت و اعزام بخشی از نیروی کار به جنگ، زیر کشت نمی‌رفت. ملک غیاث‌الدین گرت در جریان حمله به نیشابور (در زمان خواجه علی مؤید) آن اندازه خرابی به بار آورد که اکثر باغات و عمارات و کاریزها از بین رفتند. حتی «درختان جوز صدساله از بیخ و بن برکنند» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۷۲۶/۴؛ Mahendrarajah, 2012: 394). حافظ ابرو در تاریخ سلاطین کرت اوضاع خراسان، به‌ویژه وضع کشاورزی و راه‌ها را در زمان حمله تیمور به خوبی گزارش می‌دهد: «آنچه در آن ایام در بلاد خراسان عموماً و بر اهالی هرات خصوصاً از فتنه و فساد و تشویش خلایق و اختلال حال عباد و انقطاع امداد فلاح و رشاد و قتل غارت و اسر ظاهر شد، بدان واسطه قری و مزارع خراب و بایر گشت و خلایق به کلی مستأصل شدند و طرق و سبل مسدود گشت» (حافظ ابرو، ۱۳۸۹: ۲۱۶).

ملوک الطوایفی و تیرگی روابط در میان دولت‌های محلی علاوه بر این‌که ویرانی مزارع و اراضی زیر کشت را به همراه داشت، سبب مسدود شدن راه‌ها و عدم امنیت در جاده‌های تجاری می‌شد و تجارت را راکد و تجار را ورشکست می‌ساخت. در نتیجه آبادی و امنیت راه‌ها و دقت ایلخانان در دایر و مأمون نگاه داشتن آنها، ممالک ایلخانی مخصوصاً از دوره غازان خان به بعد مرکز تجارت و داد و ستد شد و تا اواخر حکومت ایلخانان، راه‌ها امن و قوافل در رفت‌وآمد بودند و تجارت رونقی بسزا داشت. اما با مرگ ابوسعید و آغاز دوران فترت، ایران و به‌ویژه آذربایجان، دچار انقلاب و ناامنی شد و راه‌های تجارتنی مسدود شد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۲۷۴/۳؛ Meri, 2006: 1/383). برای مثال، در زمان پهلوان حسن دامغانی (۷۶۲-۷۶۶ ق) گروهی از تاجران و بزرگان یزد که کالا و پارچه به خراسان می‌آوردند، در نزدیکی قلعه دستجردان، مورد غارت کوتوال قلعه قرار گرفتند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۴۵۲۲/۵). بنابراین امنیت و آرامش، یعنی زیرساخت اصلی رونق اقتصادی که به‌واسطه آن زراعت و تجارت بتواند رونق پیدا کند، وجود نداشت. ولایت حاصلخیز خراسان ظرفیت‌های بالقوه نیرومندی برای احیای کشاورزی و

زراعت در خود داشت؛ به عنوان نمونه، نیشابور چه پیش و چه بعد از یورش‌های مغولان به واسطهٔ اقتصاد توانمند این منطقه، «دمشق کوچک» خوانده می‌شد (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۰۵؛ ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۴۴۲/۱). با عنایت به تولید کالاها و محصولات چینی چون ابریشم و پنبه در خراسان، تجارت و بازرگانی می‌توانست یکی از مهم‌ترین منابع تأمین‌کنندهٔ نیازهای مالی دولت باشد و دولت می‌توانست برای تنظیم روابط تجاری به تعمیر راه‌ها و تسهیل کار تاجران و مسافران پردازد. البته لازمهٔ چنین رونق اقتصادی وجود دولتی متمرکز و نیرومند بود که با واقعیات عصر فترت و ایران آن زمان سازگاری نداشت.

با توجه به دورنمای سیاسی و اجتماعی ایران و خراسان در سدهٔ هشتم هجری، نباید رفاه و بهبود اوضاع اجتماعی را انتظار داشت. دست به دست شدن شهرها و بی‌ثباتی سیاسی، نابسامانی‌های اجتماعی را به همراه داشت. کشوری که سخت‌ترین و وحشتناک‌ترین هجوم و حالات تاریخی را از طرف اقوام وحشی به خود دیده بود، قبل از التیام زخم‌هایش، دچار هرج و مرج‌های قومی شد و هیچ فریادرسی نداشت (خسروبیگی و اسفندیار، ۱۳۹۲: ۷۱). در حیطهٔ اقتصاد و امور مالی، هرج و مرج و خودکامگی حکمرانان محلی، پیامدی جز خرابی و ویرانی، کاهش جمعیت، فروپاشی کشاورزی و نیروهای مولد جامعه، زوال تجارت و فروریزی امور مالی و خطوط اقتصادی نداشت. حرفه‌ها و پیشه‌ها رونق خود را از دست دادند و صاحبان حرف از شهر و دیار خود آواره شدند. این هرج و مرج و تداوم فتنه‌ها، اوضاع خراسان و سراسر ایران را چنان در هم ریخت که دیگر دوران آرامشی نظیر عصر غازانی به دست نیامد. مردم تحمل خود را در مقابل خرابی و بدبختی و قحط و غلا از دست دادند و از خداوند به ناله و الحاح می‌خواستند که صاحب قدرتی بیاید و به این بی‌سروسامانی‌ها و نزاع‌ها پایان دهد. تا جایی که خواجه حافظ شیرازی وقتی از قدرت یافتن تیمور در ماوراءالنهر اطلاع حاصل می‌کند، آمدن او را آرزو می‌کند و می‌سراید:

آدمی در عالم خاک نمی‌آید به دست عالمی دیگر نباید ساخت و از نو آدمی
خیس تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی
(حافظ شیرازی، ۱۳۶۷: ۳۷۲)

نتیجه:

سربداران اگرچه از جهت وسعت مملکت و قدرت و دوام دولت و عظمت آثار مقام شامخی نداشتند، اما از یک نظر در تاریخ ایران قبل از تشکیل سلسلهٔ صفویه اعتباری خاص یافتند؛ مذهب تشیع اثنی‌عشری که با اتکا بر این مذهب به صورت یک ایدئولوژی حاکم توانستند قیام خود را در جامعه هدایت کنند و در خلال نیم‌قرن، بعد انقلابی آن را به بار بنشانند و باعث گسترش و نفوذ آن در سایر نواحی گردند. آنان در این راه درگیری‌ها، تنش‌ها و گاه روابط دوستانهٔ کمرنگی با حکومت‌های محلی خراسان داشتند. این مناسبات خصمانه، آشفتگی اوضاع اقتصادی و اجتماعی را که توأم با سوختن‌ها، کشتن‌ها و ویرانی‌ها بود سبب می‌شد و زوال کشاورزی، تجارت و فروریزی خطوط اقتصادی از اثرات و پیامدهای اصلی آن بود.

پراکندگی سیاسی و اختلافات و آشفتگی‌ها، عدم تحقق وحدت سیاسی و عدم شکل‌گیری دولت فراگیر شیعی در ایران را به دنبال داشت. به عبارت دیگر، به‌رغم اندک تلاش‌هایی که از سوی برخی از حکومت‌های محلی ایران برای اتحاد با یکدیگر به عمل آمد یا تلاش‌هایی که در جهت وحدت ایران از طریق شمشیر توسط آنان صورت گرفت، آرمان وحدت سیاسی در ایران محقق نشد و تحقق این امر به آینده موکول شد. در نهایت، درگیری‌ها و روابط خصمانهٔ حکومت‌های محلی شرق ایران در قرن هشتم هجری، به ضعف و در نتیجه، زوال و سقوط آنها منجر شد و زمینهٔ ظهور امیر تیمور گورکانی و تشکیل حکومت واحد و متمرکز هر چند مستعجل در سراسر ایران بعد از حدود نیم قرن آشفتگی فراهم آمد.

پی نوشت ها:

- ۱- از قلاع سرحدی غرjestان، واقع در شرق هرات و جنوب مرورود
- ۲- در رابطه با وجه تسمیه جانی قربانی‌ها گزارش شده که امیر ارغون آقا «لشکر مغول را با تفکیک سه نفر سرباز (جانی) از هر صد نفر (قربان) یعنی قطع نظر از عضویت عشیرتی، متشکل ساخت» (رویمر، ۱۳۷۹: ۲۹).
- ۳- مرکز جلگه قرائی است که بتربت حیدریه معروف است این شهر تا زمان مغولها و چندی بعد از آن بهمین اسم زاوه نامیده می شد به مناسبت اینکه مدفن قطب‌الدین حیدر (متوفی ۶۱۸ق) که از بزرگان عرفا و متصوفین است و جماعت حیدریان باو منسوب بوده‌اند در این شهر واقع شده زاوه را بنام آرامگاه او تربت حیدریه نامیدند و فعلا زاوه اسم ناحیه کوچکی است که بشهر تربت متصل است» (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳، تعلیقات/۳۱۲).
- ۴- از اهالی قریه جور در ناحیه نیشابور و مرید و جانشین شیخ خلیفه.
- ۵- سید قوام‌الدین مرعشی معروف به میربزرگ، از سادات مرعشی و از مریدان سید عزالدین سوغندی رهبر شیخیان سربداری در خراسان بود
- ۶- یکی از شیوخ صوفیه مازندران که به عنوان رهبر فکری سربداران در صحنه حیات سیاسی این حکومت مطرح شد.
- ۷- «از السنه و افواه استماع افتاده که بر زبان همت عالی نهمت آن حضرت بسیار گذشتی که عرصه ربع مسکون در خور آن نیست که آنرا دو پادشاه باشد» (یزدی، ۱۳۳۶: ۱/۲۲۵).
- ۸- «در آن روز انسان از برادر و مادر و پدرش فرار می‌کند» (سوره عبس، آیات ۳۴ و ۳۵).
- ۹- چو قهر سپاهش درآورد دست
حصار و بیوت و مساکن نماند
همه خلق شد کشته و شهر پشت
به جز نامی از اسفراین نماند
(یزدی، ۱۳۳۶: ۱/۲۳۸-۲۳۹)
- ۱۰- ویرانی و آشفته‌گی شهرها، این رباعی خیام را به یاد می‌آورد
مرغی دیدم نشسته بر باره طوس
با کله همی گفت که افسوس افسوس
در پیش نهاده کله کیکاووس
کو بانک جرس‌ها و کجا ناله کوس
(خیام، ۱۳۳۸: ۶۵-۶۶)

سکه سرداران
نوع شیعی، سال ۷۶۳ ق
محل ضرب: جاجرم



روی سکه: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. پشت سکه: مدینه [جای ضرب]
(اسمیت، ۱۳۶۱: ۲۵۹، ۲۹۶)

سکه سرداران
نوع سنی، سال ۷۴۸ ق
محل ضرب: سبزوار



روی سکه: لا اله الا الله، محمد رسول الله. پشت سکه: ضرب، ثمانیه و اربعین و سبعمائنه

[جای ضرب]

(اسمیت، ۱۳۶۱، ۲۵۸، ۲۹۲)

منابع

- آژند، یعقوب (۱۳۶۳). *قیام شیعی سرداران*. تهران: گستره.
- آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸). *تاریخ رویان*، به تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن بطوطه، شرف‌الدین ابو عبدالله (۱۳۶۱). *سفرنامه*، ج ۱، ترجمه محمدعلی موحد. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۳۷۰). *زندگی شگفت‌آور تیمور*، ترجمه محمدعلی نجاتی. تهران: علمی و فرهنگی.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، ج ۲، تصحیح و حواشی سید محمدکاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- اسمیت، جان ماسون (۱۳۶۱). *خروج و عروج سرداران*، ترجمهٔ یعقوب آژند. تهران: واحد مطالعات و تحقیقات فرهنگی و تاریخی.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۰). *مسالک و ممالک*، به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پطروشفسکی، ایلیا پائولوویچ (۱۳۵۱). *نهضت سرداران خراسان*، ترجمهٔ کریم کشاورز. تهران: پیام.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۱). *تاریخ ایران اسلامی*، ج ۳. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشهٔ معاصر.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۹). *تاریخ سلاطین کرت*، به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۴۹). *جغرافیای حافظ ابرو*، به کوشش مایل هروی. بی‌جا: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۸۰). *زبدهٔ التواریخ*، ج ۱ و ۲، با مقدمه و تصحیح سید کمال حاج سیدجوادی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظ شیرازی، خوجه شمس‌الدین محمد (۱۳۶۷). *دیوان حافظ*، با مقدمه سید علی آل‌داوود. تهران: هیرمند.
- خسروبیگی، هوشنگ و اسفندیار، محمودرضا (۱۳۹۲). «تشکیلات اداری سرداران»، *پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*، سال اول، شماره دوم، صص ۵۷-۷۳.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام (۱۳۵۳). *تاریخ حبیب‌السیر*، ج ۳، با مقدمه جلال‌الدین همائی، زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابفروشی خیام.
- خیام نیشابوری (۱۳۳۸). *کلیات آثار پارسی حکیم عمر خیام*، به تحقیق و اهتمام محمد عباسی. تهران: کتابفروشی بارانی.
- رضوی، رسول (۱۳۸۶). «مهدویت در میان سرداران»، *مشرق موعود*، سال اول، شماره سوم، صص ۱۰۰-۱۱۰.

- روحانی، سید کاظم (۱۳۶۹). «انعکاس نهضت سرداران در جهان اسلام»، مجله کیهان اندیشه، شماره ۳۰، صص ۹۵-۱۲۰.
- روبمر، هانس روبرت (۱۳۷۹). «آل جلایر، آل مظفر و سرداران»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه یعقوب آژند. تهران: جامی.
- زاکانی، عبید (۱۳۸۳). کلیات عبید زاکانی، تصحیح پرویز اتابکی، تهران: زوار.
- سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۶۶). تذکرة الشعرا، به همت محمد رضانی. تهران: پدیده خاور.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲). مطلع سعدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوائی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). ظفرنامه، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی. تهران: بامداد.
- غفاری، قاضی احمد (۱۳۴۳). تاریخ جهان‌آرا، به همت مجتبی مینوی. تهران: کتابفروشی حافظ.
- _____ (۱۴۰۴). تاریخ نگارستان، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی. تهران: کتابفروشی حافظ.
- فصیح خوافی، احمد بن جلال‌الدین محمد (۱۳۳۹). مجمل فصیحی، ج ۳، تصحیح و تحشیه محمود فرخ. مشهد: کتابفروشی باستان.
- گیلانی، ملا شیخ علی (۱۳۵۲). تاریخ مازندران، به تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین (۱۳۴۵). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به تصحیح محمدحسین تسیحی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر بن محمد (۱۳۳۶). نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه طهوری.
- میرخواند، محمد بن خاوند شاه (۱۳۸۰). تاریخ روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفا، ج ۴ و ۵، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر.
- میرجعفری، حسین (۱۳۸۳). «حمله تیمور به مازندران و عوامل سقوط مرعشیان»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۳۶ و ۳۷، صص ۱۷-۳۶.
- نبئی، ابوالفضل (۱۳۷۵). اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله (۱۳۸۰). معجم البلدان، ترجمه علینقی منزوی، ج ۱. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۳۶). ظفرنامه، ج ۱، به تصحیح محمد عباسی. تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.

- Algar, Hamid (2006). "Iran ix. Religions in Iran, Islam in Iran, Mongol and Timurid Periods", *Encyclopedia Iranica*, vol. 13. New York: Bibliotheca Persica Press, pp. 449-456.
- Asimov, M. S.; Bosworth, C. W. (1999). *History of Civilizations of Central Asia*, Vol. IV. New Delhi: Motilal Banarsidass Publishers.
- Garthwaite, Gene R. (2005). *The Persians: Peoples of Asia*. Oxford: Wiley-Blackwell.
- Potter, Lawrence G. (1994). "Sufis and Sultans in Post-Mongol Iran", *Iranian Studies*, 27: 1-4, pp. 77-102.
- Mahendrarajah, Shivan (2012). "The Sarbadars of Sabzavar: Re-Examining Their 'Shi'a' Roots and Alleged Goal to 'Destroy Khurasanian Sunnism'", *Journal of Shi'a Islamic Studies*, vol. 5, Issue 4, pp. 379-402.
- Manz, Beatrice Forbes (1997). "Military Manpower in Late Mongol and Timurid Iran", *Cahiers d'Asie Central*, 3/4, pp. 43-55.
- _____ (1989). *The Rise and Rule of Tamerlane*. Cambridge & New York: Cambridge University Press.
- Meri, Josef W. (2006). *Medieval Islamic Civilization*, vol. 1. New York & London: Routledge.
- Roemer, H. R. (1989). *Persien auf dem Weg in Die Neuzeit: Iranische Geschichte von 1350-1750*. Beirut: Orient-Institut der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.
- Spuler, Bertold (1984). "Āl-e Kart", *Encyclopedia Iranica*, Vol. 1, Fasc. 7. London and New York: Luzac and Co. Press, pp. 758-760.
- _____ (1985). *Die Mongolen in Iran*. Leiden: E. J. Brill.
- Subtelny, Maria E. (1997). "Economy vi. in the Timurid Period", *Encyclopedia Iranica*, vol. 8. Costa Mesa: Mazda Publishers, pp. 132-133.